



پیغام عشق

قسمت هفتصد و دوم





باسلام

در بیت آخر غزل ۷۶۲ تفسیر شده در برنامه ۹۰۶ گنج حضور مفهوم ترازو را داشتیم بارها در ابیات مختلف با این مفهوم روبه‌رو شده‌ایم اما در خودم دیدم چقدر این کلمه و مفهوم آن براساس آموزش‌های حضرت مولانا و آقای شهبازی در ذهن من گنگ است. به این منظور تصمیم گرفتم تعدادی از ابیات مربوط به ترازو و تفسیر آن‌ها توسط آقای شهبازی را جمع‌آوری کنم که در ادامه با دوستان گنج حضوری به اشتراک می‌گذارم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۱ - برنامه‌های ۵۱۲ و ۷۴۸

بی ترازو هیچ بازاری ندیدم در جهان

جمله موزونند، عالم نبودش میزان چرا؟

هیچ بازاری در جهان وجود ندارد که ترازو نداشته باشد. جمله عالم یعنی تمام عالم هم موزون است و استفاده از آن ترازو می‌خواهد. برای استفاده درست باید فضای درون را با حداکثر سعی مان باز نگه داریم تا از آن بتوانیم بهره ببریم، اما مشکل ما این است که همانندگی‌ها ترازوی درون ما را به هم زده است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۴۷ - برنامه‌های ۸۷۵، ۸۲۱، ۷۵۴ و ۲۴

ساعتی میزان آنی، ساعتی موزون این

بعد از این میزان خود شو، تا شوی موزون خویش

ما به علت همانش با چیزهای آفل ترازوی درون را از دست داده‌ایم و اکنون ترازوی ما مقایسه و تقلید از دیگران است. ما یا از دیگران تقلید می‌کنیم یا می‌خواهیم دیگران از ما تقلید کنند. ما نمی‌توانیم براساس باورهایی که درست از دیگران می‌گیریم به شادی، آرامش و آزادی برسیم. بعد از این باید ترازوی خودمان بشویم، از مقایسه خودمان به عنوان تصویر



ذهنی با تصویر ذهنی کمال یافته‌ای که خودمان ساختیم یا تصویر ذهنی که از دیگران منعکس می‌کنیم دست برداریم و گرنه هر کسی که من ذهنی دارد می‌تواند راه ما را بزند و ما را از مسیر منحرف کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۳ - برنامه ۷۴۸

ترازو گر نداری، پس تو را زو ره زَند هر کس

یکی قلبی بیاراید، تو پنداری که زر دارد

پس اگر با تسلیم درونمان باز نشود و ترازو نداشته باشیم هر همانیدگی مرکزمان ما را به یک جانبی می‌کشد، من‌های ذهنی هم از طریق همین همانیدگی‌ها و عدم وجود ترازو ما را منحرف می‌کنند. چون ترازو نداریم چیزهای بد مثل دردها را خریدیم و ولشان هم نمی‌کنیم. درضمن فرق غول و استاد معنوی را تشخیص نمی‌دهیم. هر کسی یک چیز قلبی را آرایش می‌کند و ما فکر می‌کنیم طلای ناب است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۲ - برنامه ۸۱۵

هست میزانِ مَعینت و بدان می‌سنجی

هله میزان بگذار و زر بی‌میزان بین

تا زمانی که ما ترازوی معین داریم، ترازوی مبتنی بر همانیدگی داریم، می‌دانم داریم، سروپای من ذهنی داریم و اتفاق این لحظه را با ترازوی ذهنی‌مان می‌سنجیم، شکایت می‌کنیم. هله میزان بگذار یعنی ما باید این ترازوی ذهنی را بیندازیم تا به زری که با هیچ ترازویی قابل سنجش نیست زنده شویم. اگر اول نمی‌توانیم ذهن را بی‌کار کنیم حداقل با قانون اساسی قدرتش را محدود کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۱۴ - برنامه‌های ۷۳۱، ۷۳۵، ۷۳۸ و ۴۰۲

شرع چون کِیله و ترازو دان یقین

که بدو خصمان رهند از جنگ و کین

اگر ترازوی درست درونی نداریم خیلی مواظب باشیم که حرص ما را هر لحظه به‌سویی نکشد، باید یک قانون اساسی بنویسیم و دیو را در شیشه حجت بکنیم تا برای مدتی هم شده از دردهای من‌ذهنی در امان بمانیم. قانون اساسی که ما برای پرهیز از بعضی رفتارهای مخرب من‌ذهنی‌مان می‌نویسیم درست مانند ترازویی است که از حیل‌های ذهن ما را حفظ می‌کند همان‌طور که در جهان مادی هم افراد با قراردادهای صلح به جنگ و کینه پایان می‌دهند. اما همه ما می‌دانیم این قراردادها که با ذهن بسته می‌شود به مویی بند است، باید آگاه باشیم دیو در شیشه رفته اما نمرده. ممکن است به‌خاطر قانون‌مداری کمی زندگی ما بهتر شود اما سگ تعلیم‌یافته انسان تبدیل شده نیست پس نکند به‌خاطر بهبود ظاهری زندگی فکر کنیم ما هم کسی هستیم و با بزرگان ستیزه کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۷۷ تا ۳۷۹ - برنامه‌های ۷۴۸، ۸۱۶ و ۸۳۱

گر بی‌آید ذرّه، سَنَجَد کوه را

بر دَرَد زَان کُه، ترازوش ای فُتی

کز قیاسِ خود ترازو می‌تند

مردِ حق را در ترازو می‌کُند

چون نگنجد او به میزانِ خِرَد

پس ترازویِ خِرَد را بر دَرَد



اگر ما به زندگی روشن نباشیم و ترازو نداشته باشیم متوجه نمی‌شویم که چقدر زیر سؤال بردن یک بزرگ و امتحان کردن او خطرناک است. ابزار من ذهنی مقایسه است ما برای سنجیدن بزرگان که کوه هستند آن‌ها را با باورهای شرطی شده و تقلیدی خودمان می‌سنجیم. اگر این کار صورت بگیرد ترازوی عقل جزوی مان بردریده می‌شود. به همین دلیل ما نباید با زندگی و بزرگان ستیزه کنیم بلکه باید عیب و بیماری درونمان را ببینیم و اگر در وضعیتی آموزه‌های بزرگان یا کار زندگی که با اتفاق این لحظه خودش را نشان می‌دهد منطبق بر خواست ترازوی ذهنی ما نیست نباید از زندگی ایراد بگیریم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۹۲ - برنامه‌های ۵۵۳، ۷۴۸ و ۸۳۱

روی را پاک بشو، عیب بر آینه منه

نقد خود را سره کن، عیب ترازوی مکن

*سره کردن: خالص گردانیدن، پاکیزه گردانیدن

فضای گشوده‌شده که ترازو و آینه خدا است درست کار می‌کند و اگر مشکلی وجود دارد آن مشکل در ما است. مهم است که ما ترازوی خودمان را دور بیندازیم و با دید نظر و ترازوی خدا کار کنیم. در غیر این صورت زندگی حتماً این ترازوی ذهنی ما را بی‌کار خواهد کرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۵۲ - برنامه‌های ۵۹۴ و ۷۴۸

هر کسی کاو به ترازوی خرد فخر کند

گر چه چون ماه بود چرخ به میزان کشدش

اگر ما به این ترازو و پارک ذهنی مان بنازیم و نخواهیم آن را رها کنیم حتی اگر ماه باشیم یعنی بسیار پولدار باشیم، فیلسوف باشیم، محبوب باشیم هرچقدر هم زندگی ما شکوفا شده باشد، زندگی با قضا به این پارک ذهنی ما حمله می‌کند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۵ - برنامه‌های ۵۷۹، ۵۸۱ و ۸۰۸

خدای بخشد و گیرد، بیارد و ببرد

که کار او نه به میزان عقل موزونست

حالا که فهمیدیم این ترازوی ذهن ما اولاً ناقص است، ثانیاً زندگی به ما اجازه نمی‌دهد استفاده از آن را ادامه دهیم باید آن را رها کنیم، یعنی باید سبب‌های ذهنی را رها کنیم، ملامت را باید رها کنیم. چون زندگی با نظم ذهنی ما کار نمی‌کند. خدایا چرا این را دادی؟ چرا آن را گرفتی؟ چرا این اتفاق افتاد؟ این‌ها در این حضرت جایی ندارند. پس ترازوی خرد را باید بشکنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۷۲ - برنامه‌های ۵۱۲ و ۷۴۸

ز مستی من ترازو را شکستم

ترازو کان گوهر را نسجد

بنابراین باید با شرابی که از طریق فضاگشایی می‌آید آن قدر مست شویم که این ترازوی ذهنی دریده شود. این عقل جزوی قادر به سنجش معدن گوهر و برکات آن نیست و وقتی بی‌کار شود ترازوی خدا از درون ما به کار می‌افتد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲ برنامه‌های ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۳۶، ۷۴۸، ۸۲۱، ۸۲۴ و ۸۵۳

هم ترازو را ترازو راست کرد

هم ترازو را ترازو کاست کرد

ترازوها روی هم‌دیگر اثر می‌گذارند. در یک کفه ترازو هشیاری جسمی و در طرف دیگر آن هشیاری حضور است. مراقب بودن در این لحظه یعنی ببینیم ما این لحظه از کدام کفه بهره می‌بریم. اگر فضا را باز می‌کنیم و از برکات آن استفاده می‌کنیم فضای گشوده‌شده ترازوی ما را هم درست می‌کند، اما اگر فضا را می‌بندیم و از من ذهنی کمک می‌گیریم، ترازویمان



خراب می شود. این بیت اهمیت قرین را برای صد هزارمین بار به ما یادآوری می کند. هر کتابی که می خوانیم، هر برنامه ای که می بینیم، هر کسی که با او وقت می گذرانیم، حتماً روی ما تأثیر خواهد داشت و اگر از جنس من ذهنی باشد ترازوی ما را هم به هم می ریزد و برعکس اگر آن افراد خودشان هر لحظه هم سو با زندگی باشند ترازوی ما را هم درست می کنند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۲۴ - برنامه ۷۴۸

برخیز که آویخت ترازوی قیامت

بَرَسَنج، بین که سبکی یا تو گرانی

قیامت ما این لحظه است، همین که تسلیم شویم و تمام قد روی پای زندگی بلند شویم، ترازوی خدا هم به کار می افتد و ما می توانیم در آن ترازو میزان همانش و حضورمان را با چشم دل ببینیم. ما این لحظه سنجنده هستیم و باید ببینیم چقدر هم هویت یا چقدر آزاد هستیم و این مسئولیت ما است اما نه با ترازوی ذهن و دردها و باورهای شرطی شده بلکه با ترازوی مرکز عدم باید بسنجیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱ - برنامه های ۷۴۵، ۸۲۰، ۷۴۸، ۷۵۸، ۸۱۶، ۸۲۰ و ۸۳۶

حق تعالی داد میزان را زبان

هین ز قرآن سوره رحمان بخوان

هین ز حرص خویش میزان را مهل

آز و حرص آمد تو را خصم مُضِل

خدا به ترازو زبان داده یعنی ما به عنوان ترازو باید زبانه ها را موازنه کنیم و این کار از طریق فضاگشایی لحظه به لحظه صورت می گیرد. باید سوره رحمان را بخوانیم که می فرماید:

قرآن کریم، سوره الرحمن (۵۵)، آیات ۷ تا ۹

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ»

«آسمان را بر افراخت و ترازو را بر نهاد.»

«أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ»

«تا در ترازو تجاوز نکنید.»

«وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»

«وزن کردن را به عدالت رعایت کنید و هیچ در میزان نادرستی نکنید.»

فضای گشوده درون ترازویی است که خدا بنا نهاده اما ما با انقباض و شکایت در این لحظه در ترازو تجاوز می‌کنیم و علت اصلی این تجاوز، حرص فراوان ماست که بدترین دشمن ما همین حرص و طمع ماست. ما به‌خاطر از بین رفتن ترازو در نتیجه حرص هر لحظه سر هر موضوع و چیزی با همدیگر می‌ستیزیم. وقتی حرص و طمع نمی‌تواند ما را زمین بزند که ما ترازوی عدم را به‌کار ببریم.

پس ترازوی موازنه من‌ذهنی با فضای گشوده‌شده را برای این خداوند ایجاد کرده که در این لحظه که سبق است، در این لحظه که در واقع در آغوش او هستیم، در این لحظه که از جنس الست است، عدل خداوندی اجرا بشود و ما فرق مردگی من‌ذهنی را از زندگی زنده تشخیص دهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۹۹- برنامه‌های ۴۷۰، ۵۷۸، ۷۴۸، ۷۶۸، ۸۱۶، ۸۲۰، ۸۳۱، ۸۳۶ و ۸۷۸

این ترازو بهر این بنهاد حق

تا رود انصاف ما را در سبق



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰ - برنامه‌های ۴۷۰، ۵۷۸، ۷۴۸، ۷۶۸، ۸۱۶، ۸۲۰، ۸۳۱، ۸۳۶ و ۸۷۸

از ترازو کم کنی، من کم کنم

تا تو با من روشنی، من روشنم

ترازو به این صورت عمل می‌کند که اگر فضا در درون ما باز بشود، درون و بیرونمان به وسیله زندگی روشن می‌شود. اگر هشیاری جسمی را کم‌تر کنیم و هشیاری حضور را بیش‌تر کنیم، فضای درونمان را باز کنیم زندگی روشن‌تر می‌شود و روشنایی را بیش‌تر می‌کند. اما اگر شکایت کنیم، بخواهیم صفات من‌ذهنی را ظاهر کنیم زندگی هم بیش‌تر ما را در همان‌دگی گیر می‌اندازد و ترازو به هم می‌ریزد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۰۰ - برنامه‌های ۵۴۷ و ۶۹۳

آن شه موزون جهان عاشق موزون طلبد

شد رخ من سکه زر تا که به میزان برسم

اگر ما مثل سلیمان کج بشینیم این قدر باد کج می‌وزد، این قدر درد ایجاد می‌شود، این قدر وضعیت‌ها خراب می‌شود که ما هم بالاخره موزون شویم. برای رسیدن به سکه زر باید رخ ما زرد شود، باید درد هشیارانه را بکشیم و فرار نکنیم تا تبدیل شویم. وقتی موزون می‌شویم ما هم ترازو پیدا می‌کنیم، می‌فهمیم چگونه از جسممان مراقبت کنیم، با چه کسی ارتباط برقرار کنیم، چه حرفی بزنیم، چگونه حرف بزنیم، چه بخوریم، چقدر علم لازم است و ...، بنابراین زندگی ترازو می‌دهد و ما را موزون می‌کند. ما فطرتاً از جنس زندگی هستیم بنابراین آینه و ترازو هم هستیم و اگر اکنون این به هم خورده به دلیل همان‌ش بیش از حد ما با جهان است.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۳۳ - برنامه ۷۴۸

چو آینه‌ست و ترازو خموش و گویا یار

ز من رمیده که او خویِ گفت و گو دارد

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۲ - برنامه‌های ۷۴۸ و ۹۰۶

تو سخن گفتن بی لب، هله خو کن چو ترازو

که نمآند لب و دندان چو ز دنیا گذر آید

درون همه ما فضای گشوده شده ترازو هست، اما مهم است که ما این را به صورت فکر درنیاوریم. بنابراین خیلی گفتیم زندگی آینه و ترازو است، هر لحظه در کار جدیدی است و هر لحظه می خواهد امتداد خودش را آزاد کند به شرط این که خرد کافر ما این لحظه انگشتش را بلند نکند، به شرط این که حرف زدن با ذهن و فکر پشت فکر بند ما را محکم تر نکند. می توانیم از همانیدگی ها جمع شویم و درحالی که در تن هستیم از دنیا گذر کنیم، این منظور اصلی از آفرینش ما است که از دنیا جمع شویم و محل اظهار زندگی شویم اما لازمه اش صفر شدن ذهن است. تا زمانی که با ذهن حرف می زنیم به زندگی اجازه نمی دهیم ترازوی ما را درست کند و خودش را از طریق ما بیان کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۰۰ - برنامه ۸۸۵

قلم آن جا نهد دستش که کم بیند درو حرفی

چرا از عشق تصحیحش تو حرفی کم نمی گردی؟

باتشکر

یلدا از تهران



با سلام

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۱۳

ز خرمنگاه شش گوشه، نخواهی یافتن خوشه

روان شو سوی بی سویان، رها کن رسم شش سویی

وقتی درباره خرمنگاه شش گوشه زندگی ۳۹ ساله خودم تأمل می‌کنم، می‌بینم که خرمن‌گاه من ذهنی من پر است از همانیدگی‌ها و نه شش گوشه که بلکه هزار گوشه دارد که یکی از یکی بی‌ثمرتر و بی‌اصل و ریشه‌تر است. بزرگ‌ترین گوشه خرمنگاهم جایی است که پارک ذهنی‌ام را در آن چیده‌ام. خانه‌ام، خانواده‌ام، همسرم، شغلم، مکان جغرافیایی‌ام، باورهایم، دوست داشتن و نداشتن‌هایم و کلی الگوهای شرطی شده که همگی در شکل‌گیری این نظم و این پارک نقش داشته‌اند. این بزرگ‌ترین گوشه خرمنگاه است و بیش‌ترین تعداد همانیدگی‌ها در آن گوشه متمرکز است و سایر گوشه‌های خرمنگاه من ذهنی به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم با این پارک ذهنی مرتبط هستند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۱۳

ز خرمنگاه شش گوشه، نخواهی یافتن خوشه

روان شو سوی بی سویان، رها کن رسم شش سویی

در گوشه دیگر خرمنگاه کمال‌طلبی یا پندار کمال را دارم که بازی‌های مختلف خودش را دارد. گاهی از همان جا به گوشه پارک و نظمش نگاه می‌کند و به‌به چه چه راه می‌اندازد و گاهی برای هرچه بهتر کردنش خودش را به در و دیوار می‌زند و البته کارافزایی می‌کند.



گوشه دیگر خلاف این عمل می کند و آن گوشه ترس است، ترس به هم خوردن این نظم پارکی، ترس از دست دادن هریک از اجزای پارک، ترس تأیید نشدن، ترس کامل نبودن، ترس حرف مردم، و هزاران ترس کوچک و درشت دیگر...

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۱۳

ز خرمنگاه شش گوشه، نخواهی یافتن خوشه

روان شو سوی بی سویان، رها کن رسم شش سویی

گوشه دیگر خرمنگاه قضاوت و مقایسه است. آن جاست که ذهن در پارک خودش نشسته و از دریچه آن به سایر آدمها و به دنیای اطرافش نگاه می کند و نظر می دهد. ترازویش معیارهای پارکی خودش است و همه دنیای اطرافش را بر مبنای آن معیارهایی که خودش با عقل ناقصش شکل داده، خوب و بد می کند.

گوشه دیگر خرمنگاه که شاید درست در جلوی گوشه پارک است گوشه مقاومت است. همه تلاش گوشه مقاومت این است که از این نظم پارکی محافظت کند. دوست دارد اتفاقات طوری بیفتند و آدمها طوری رفتار کنند که مطابق میل او باشند و آسیبی به چیدمان پارکی اش وارد نشود، به داشته هایش، به افتخاراتش، به باورهایش، و یا حتی به دردهایش...

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۱۳

ز خرمنگاه شش گوشه، نخواهی یافتن خوشه

روان شو سوی بی سویان، رها کن رسم شش سویی

گوشه دیگر خرمنگاه که به نوعی تابلوی کنترل عملکرد کل خرمنگاه است، الگوهای شرطی شده ذهنم هستند. همانهایی که در طی این ۳۹ سال زندگی ام آنها را ساخته و پرورده ام و اینک مثل کامپیوتر پروگرام شده ای شده ام که غیر از آن



برنامه‌هایی که در او نصب شده کارکرد جدیدی ندارد و هرچه از او بخواهی بر مبنای همان نرم‌افزارهای ۳۰ سال پیشش پردازش می‌کند، نه خلاقیتی دارد و نه نوآوری! از جریان پویای این لحظه و شیوه نویی که هر لحظه و هر لحظه زندگی سر راهش قرار می‌دهد کاملاً بی‌خبر است و با همین ناقصی خودش هم کلی کارها را سخت کرده و کارافزایی می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۱۳

ز خرمنگاه شش گوشه، نخواهی یافتن خوشه

روان شو سوی بی‌سویان، رها کن رسم شش‌سویی

بسیار عالی! خرمنگاه شش گوشه‌ات را دیدی، بی‌ثمری‌اش را دیدی؟ قدیمی و پوسیده و به‌دردنخور بودنش را دیدی؟ پس رهایش کن ... «رها کن رسم شش‌سویی» را ... رها کن این من‌ذهنی شرطی‌شده‌ات را که هر لحظه تو را نه به شش سو که به هزار سو می‌کشد! آسان نیست! درد دارد! اما این درد را هشیارانه بکش و خودت را رها کن ... وقتی مولانا می‌گوید رسم شش‌سویی را رها کن یعنی «لا» کن! «لا» کن همه آن چیزهایی را که روان بی‌سویت را با آن‌ها تعریف کرده‌ای؛ «لا» کن خرمنگاه و همه گوشه‌هایش را که هشیاری عظیمت را در آن به تله انداخته‌ای! خراب کن این گوشه‌ها را، بدران حجاب‌ها را که آن خرد بی‌نهایتت راه آزادی خودش را بیابد و به آن بی‌سویان بپیوندد.

ای لولی لالا ... «لا» کن و با «لا» بالا بپر...

آن هویتت را «لا» کن! در دنیای مادی نامم زهره است و دختر فلانی هستم و خواهر فلانی و همسر فلانی! همه این‌ها هستی ولی در دنیای مادی! بخشی از هشیاری‌ات در همین نام‌ها و نقش‌ها گیر افتاده است. این نقش‌ها را «لا» کن و یک گوشه خرمنگاه را بشکن و برای آزادی هشیاری به تله افتاده فضا را باز همین جا باز کن! هر نقشی که داری در دنیای دویی دارای معنی است! در عالم لامکان و لازمان تو و همسرت و پدر و مادرت و همکارانت و دوستانت همه از



یک جنسید، همه انگستان یک دستید، همه اعضای یکپارچه یک فیلید، این تکه تکه دیدن‌ها را رها کن ... «لا» کن این هويت جدایی طلبت را ...

«لا» کن ای لولی لالا ... «لا» کن دانش ذخیره شده‌ات را که تو آن نیستی، تو دارایی‌ات نیستی، تو حتی معنوی‌ات نیستی، تو صفات و ویژگی‌هایت نیستی، تو مهارت‌ها و دستاوردهایت نیستی، تو هیجان‌ات و احساسات و دردهایت نیستی، تو هیچ کدام از این‌ها نیستی!

بنابراین وقتی خودت را، هویتت را از تک تک این‌ها بیرون بکشی، آن گاه است که دیگر کم و زیاد شدنشان، تأیید شدن یا نشدنشان، خوب و بد بودنشان، صحبت‌های دیگران در موردشان و هر تغییری از آن‌ها تو را از جا نمی‌لرزاند ... چراکه وقتی به ماهیت آفل این‌ها پی برده‌ای، ریشه‌های عمیق خودت در این فضای بی‌نهایت زندگی را لمس می‌کنی! آن جاست که یک پله بالاتر می‌روی، آن جاست که تغییرات این آفلین تو را به هیچ سویی نمی‌کشد و این همان بی‌سوویی‌ای است که مولانا در موردش صحبت می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۱۳

ز خرمنگاه شش گوشه، نخواهی یافتن خوشه

روان شو سوی بی‌سویان، رها کن رسم شش‌سوویی

اینک با شناسایی این خرمنگاه شش گوشه و کارکردن روی خودت در روان‌شدن به سمت بی‌سویان هستی و این همان تبدیل شدن به زندگی است همان جایی که اتفاقات تو را به هیچ سویی نمی‌کشند، همان جایی که همه تمرکز و توجهات هر لحظه در فضای بی‌نهایت این لحظه متمرکز است، همان جایی که قلمی می‌شوی در دست خدا که توی بی‌سو و بی‌نهایت را بگیرد و از طریق تو خرد و شادی و خلاقیت و شیوه‌های نوآش را در این دنیا جاری کند. تو همانی، همان بی‌سوویی هستی، و دقیقاً همان لحظه‌ای که به عظمت این فضای گشوده‌شده و عمق بی‌نهایت حضور و خلا درونت



پی ببری، همان جاست که اوج می گیری و به عمق حقارت آن خرمنگاه من ذهنی که سالها برای ساختن و پرداختنش عمر باارزشت را تلف کرده ای پی می ببری و جداً چه حقیرند و چه گمراهی عظیمی که گرفتارش بودیم و خبر نداشتیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۱۳

ز خرمنگاه شش گوشه، نخواهی یافتن خوشه

روان شو سوی بی سویان، رها کن رسم شش سویی

با تشکر و احترام

زهره از کانادا



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com